

به نام خدا

آخر بازی

نسترن فتحی

رمان نوجوان



تقدیم به معرکہ ترین
پدر و مادر دنیا

سرشناسه	: فنی، نستر، ۱۳۶۶
عنوان و نام پدیدآور	: آخر بازی - نویسنده: نستر فتحی؛ مترجم: عذرا جوزدانی
مشخصات نشر	: تهران: چک، شهر، زم، ۱۳۹۰
مشخصات ظاهری	: ۲۰۸ ص:، ۱۲۰۱۷
شابک	: 978-600-6499-08-6
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیا
موضوع	: داستان‌های فارسی - قرن ۱۴
رده‌بندی کنگره	: PIR ۸۱۵۹ : ۳۴۶ آ ۴۳ ۱۳۹۰
رده‌بندی دی‌وی	: ۸ ق ۳/۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۵۸۷۰۸۱

 انتشارات چک انتشارات چک با همکاری انتشارات شیر قلم	
آخر بازی (زمان نوجوان)	مدیر تولید: امین باقری چاپخانه و صحافی: دارد
نویسنده: نستر فتحی ویراستار: عذرا جوزدانی مدیر هنری و طراحی گرافیک: ماحدی تنه‌بسی صفحه‌آرایی: نلادارانی	کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به نشر چک است صندوق سستی ۳۴۲۵۱۶۹۹ سف: ۸ ۸۸۵۲۷۲۹۵ • شماره: ۸۸۵۲۷۲۹۹ Email: Chekhehpub@gmail.com مرکز پخش: ۷۷۱۸۱۵۴۵ ف
جلد اول: ۱۳۹۱ کد: ۹۰-۲۲۲ شماره گ: ۱۲۰۰ شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۴۹۹-۰۸-۶	ISBN 978 600 6499 08 6

مقدمه

وسوسه، فراموشی، رهایی؛ این سه کاری بود که باید می‌شد تا کارِ رمان تجربه‌ی کودک و نوجوان به انجام برسد؛ و من همین کار را کردم، فقط همین سه کار را.

پیش از هر چیز باید وسوسه‌شان می‌کردم، یا بهتر بگویم؛ وسوسه‌ی نوشتن را به جانشان می‌انداختم... و انداختم. در چنین مواقعی باید خودت بایستی کنار، فقط کمی دورتر؛ تا وسوسه، کار خودش را بکند. می‌دانم، برای بعضی از ما سخت است این کنار ایستادن و فقط تماشا کردن. دلواپس کژ و مژ رفتن‌شان هستیم، دلواپس افتادن‌شان، زخمی شدن‌شان، دور شدن‌شان و... اما چاره‌ای نیست، این واژه‌های بی‌نام و نشان را باید دور ریخت و کاهش داد. من با فراموشی کاهش دادم. فراموشی همه‌ی خط‌کشی‌ها، تئوری‌ها، خواننده‌ها و شنیده‌های قبلی... باید ذهن‌شان پاک می‌شد سفید سفید! هر چه تئوری داستان بلد بودند، گفتم بریزید دور؛ هر چه داستان و رمان و سبک و مدل داستانی خوانده بودند، گفتم از ذهنتان پاک کنید؛ پاک پاک، سفید سفید... باید ذهنشان سفید سفید می‌شد، فراموشی مطلق. حالا وقت رهایی بود. باید خودشان را، ذهن‌شان را، قلم‌شان را، کیبوردشان را، یا هر چیز دیگرشان را رها می‌کردند در این سفیدی مطلق.

حالا باز موقعی بود که تو باید پرهیزگارانه کناری می‌ایستادی و تماشا می‌کردی تا این بار رهایی کار خودش را بکند. کار خودش را کرد.

حتم داشتم می‌کند. حاصلش همین شد: قصه‌هایی که قصه‌های خودشان است، شبیه خودشان، مدل خودشان، مدل «اتاق تجربه‌ی رمان کودک و نوجوان» خودشان. و من در این میان فقط تماشاگر بودم، گیرم تماشاگری پرهیزگار که گاهی وسوسه‌شان می‌کرد برای نوشتن، گاهی نهیب‌شان می‌زد برای فراموشی و گاهی تحریک‌شان می‌کرد برای رهایی... همین؛ همین فقط: وسوسه، فراموشی، رهایی.

فریدون عموزاده خلیلی
زمستان ۱۳۹۰